

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و صلی الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابی القاسم محمد و علی آله الطیبین الطاهرین المعصومین لاسیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداه و عجل الله تعالی فرجه الشریف و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین.

فرمودند که نسبت بین احکام شخص حقیقی و اعتباری عموم و خصوص مطلق هست و ضابطه‌ی کلی برای شناخت احکامی که می‌تواند یا نمی‌تواند برای شخص اعتباری باشد این است که هر حکمی که در او انجام شخص طبیعی اخذ شده باشد یا صدور از شخص طبیعی در او اخذ شده باشد و یا صدور مباشری اخذ شده باشد قهراً این احکام برای شخص اعتباری نخواهد بود. مثلاً اگر از ادله‌ی باب تقلید، اجتهاد و تقلید استفاده کردیم که فتوا مشروعیت آن برای انسان مجتهد است، اگر این را از ادله... و موضوع جواز تقلید برای عوام هم فتوای انسان مجتهد است، اگر این را استفاده کردیم حالا اگر مثلاً سامانه‌ای درست شد و هوش مصنوعی و مقدماتی را به هوش مصنوعی بدهند که او بتواند بعد از این که سؤالی طرح شد فتوا بدهد، این فتوا چون موضوع آن... جواز فتوا موضوع آن انسان مجتهد است پس این را نمی‌گیریم. جواز تقلید هم از او درست نیست، اگر او فتوایش اشتباه بود پیش خدای متعال کسی که بحسب او عمل کرده معذور نیست اگر خلاف واقع دربیاید. و یا این که مثل این که نماز، نماز از ادله‌اش استفاده شده است که نماز برای انسان واجب است پس شامل اعتباریات نمی‌شود و هم‌چنین آن مواردی که صدور مباشری مثل همین نماز، مثل روزه که شخص خودش باید انجام بدهد و لذا تا انسان حیات دارد نمی‌تواند نائب بگیرد برای نماز، نمی‌تواند نائب بگیرد برای روزه. این ملاک کلی‌ای بود که داده شد. اما آن‌های که این جهات در آن‌ها مشی نیست آن‌ها برای امر اعتباری می‌تواند باشد. حالا بعد از این که این ضابطه روشن شد در مقام تفصیل وارد می‌شوند که ببینیم چه احکامی چه تکلیفی چه وضعی می‌تواند برای شخص اعتباری وجود داشته باشد.

اولین مورد «الاحکام التکلیفیة» هست ببینیم چه احکام تکلیفی‌ای که آن دو امر در آن مأخوذ نیست می‌تواند برای شخص اعتباری باشد. قبل از ورود در این که مشخص بنمایند که چه احکام تکلیفی‌ای برای شخص اعتباری می‌شود می‌فرمایند اشاره‌ای به یک مطلب کلی لازم هست و آن این است که اگر احکام

تکلیفیه را ما بگوییم حقیقت احکام تکلیفیه بعث و زجر است در وجوب بعث است، در تحریمیه زجر است، اگر ما این حقیقت حکم تکلیفی را وجوباً و حرماً بعث و زجر گرفتیم قهراً این تعلق آن به امر اعتباری ای که شعور ندارد، فهم ندارد، درک ندارد معقول نیست؛ به یک دیوار مثلاً می‌شود گفت افعال کذا، لا تفعل کذا؟ این در جایی درست است که آن مخاطب به این کلام دارای وعی و شعور و اراده و این‌ها باشد. پس اصل تعلق اگر ما معنای و حقیقت حکم تکلیفی را بعث و زجر گرفتیم تعلق آن، بله به مثل و کسی که کارگزار درحقیقت شخص اعتباری است می‌شود شارع به عنوان آن شخص ممثل یا شخص خودش خطاب بفرماید، مثلاً به مدیرعامل بگویند واجب است بر تو که؟؟؟ فرض کنید این شرکت را مراعات کنید، واجب است بر تو طبق اساسنامه عمل کنی، این‌ها درست است ولی به خود شرکت به خود شرکت که یک امر اعتباری است به خود بانک که یک امر اعتباری است، بانک یک امر اعتباری است دیگر، این ساختمان‌ها و این‌ها هم که بانک نیست این ساختمان مال بانک است، بانک یک امر اعتباری است مالک ساختمان است، مالک آن میز و کمد‌ها و فلان و این‌ها هست که در آن بانک، مکان بانک وجود دارد. به خود بانک نمی‌شود گفت واجب است بر تو اگر می‌خواهی بعث باشد اگر می‌خواهی زجر باشد. پس بنابراین اگر مبنای ما در حکم تکلیفی این است که حکم تکلیفی به معنای بعث و زجر است این در مورد او معقول نیست. بله اگر ما مبنای بعض از بزرگان را در باب تکلیف که مبنای محقق خوئی قدس سره باشد که ایشان می‌گویند تکلیف بعث و زجر نیست بلکه چیز دیگری است عبارت است از اعتبار و ابراز که بعداً توضیح می‌دهیم. یا مبنای حضرت امام قدس سره را قائل بشویم که ایشان می‌فرمایند که در خطابات قانونیه این شرایط وجود ندارد که بعد توضیح می‌دهیم آن تصویر دارد که حکم تکلیفی متوجه امر اعتباری هم بشود اما علی المسلك المعروف که می‌گویند حکم تکلیفی بعث و زجر است این قابلیت تعلق به امر اعتباری ندارد.

«الاول: الأحكام التکلیفیه یجدر بنا» یعنی سزاوار است برای ما که «قبل الإشارة إلى الأحكام التکلیفیه للشخص الاعتباری أن ننبه علی ما یلی» این‌که تنبیه بر مطلبی بکنیم که بعد از این واقع می‌شود. «من جهة أن الشخص الاعتباری فاقد للوعی و الحس و الإرادة» از جهت این‌که شخص اعتباری فاقد درک و حس و اراده هست «فلا معنی للتکلیف بمعنی البعث و الزجر، نحو فعل» بعث و زجر کنیم به سوی یک فعلی یا ترک یک

فعلی «لذک» به خاطر این که «لا معنی للتکلیف فإن ثبت نظیر هذا التکلیف فی حق الشخص الاعتباری فیتنجه فی حقیقته نحو الشخص الطبيعي الممثل للشخص الاعتباری» به خاطر این جهت اگر ثابت شود در یک روایتی در یک نصی یا در یک مثلاً اساسنامه‌ای یا در یک قانون مجلسی این تکلیف در حق شخص اعتباری، مثلاً گفتند بانک باید به فقرا رسیدگی کند، بانک‌ها باید به فقرا رسیدگی کنند، خب این‌جا به دلالت اقتضاء می‌فهمیم مقصودشان چی هست؟ خود بانک نیست، مقصودشان کارگزاران بانک است. مثل همان که «و اسئل القرية» می‌گوییم به دلالت اقتضاء یعنی صوتاً لکلام گوینده و متکلم عن اللغویة می‌گوییم پس یک اضافی در تقدیر است، «و اسئل القرية» یعنی و اسئل اهل القرية، این‌جا هم چون تکلیف به خود شخص اعتباری معقول نیست بعث و زجر کردن معقول نیست اگر توی یک قانونی، توی یک روایتی، توی یک آیه‌ای فرض کنید امری مستقیماً متوجه امر اعتباری شد این‌جا باید به دلالت اقتضاء بگوییم این مرتبط به ممثل است. «فإن ثبت نظیر هذا التکلیف» زجری و بعثی در حق شخص اعتباری «فیتنجه» آن تکلیف در حقیقتش نحو شخص طبیعی‌ای که ممثل آن شخص اعتباری است و نماینده‌ی آن شخص اعتباری است «کمدير الشركة و موظفیه» کسانی که کارمند آن‌جا هستند «و علی ذلک إن سبق الکلام عن ثبوت حکم تکلیفی له، فالمراد هو الصورة التي بينها آنفاً، أي يتجه الحكم التکلیفی إلى الشخص الطبيعي المرتبط بذلک الشخص الاعتباری» و بر این اساس که گفتیم تکلیف درحقیقت متوجه شخص طبیعی می‌شود اگر کلامی سوق داده شد از ثبوت یک حکم تکلیفی برای شخص اعتباری پس مراد همان صورتی است که آشکار کردیم الان، یعنی «یتجه الحكم التکلیفی» در این موارد که کلام «سبق عن ثبوت حکم تکلیفی بشخص اعتباری» به شخص طبیعی که مرتبط است با آن شخص اعتباری بنحو این که مدیرعاملش است یا کارگزاران دیگری که در آن‌جا هستند، مؤسس آن هستند یا منصب‌های دیگری را در رابطه‌ی با آن شخص اعتباری دارند.

«نعم، عند تکلیف ممثله فتارةً يُکلف بعنوان الممثل، کتکلیفه بتسليم المال الذي باعته الشركة، و تارةً يُکلف بعنوان فرد من أفراد المکلفین» خب تکالیفی که متوجه به ممثل می‌شود دو قسم است تارةً تکلیف متوجه به ممثل به عنوان این است که این ممثل است، مثلاً گفته می‌شود اگر یک شرکت مالی را فروخت، مدیرعامل

باید این مال را تحویل مشتری بدهد، واجب است بر مدیرعامل که تحویل مشتری بدهد. این به عنوان ممثل است. اگر مالی را خرید شرکت، مدیرعامل باید ثمن و بها و قیمت آن مال را به بایع پردازد به عنوان این که ممثل این شرکت است. اما یک وقت می‌گوییم که بر ممثل حرام است معامله‌ی ربوی، این دیگر به عنوان ممثل نیست به عنوان این که تو یک آدم هستی و هیچ کس حق ندارد نه برای خودش نه برای دیگری معامله‌ی ربوی انجام بدهد. عنوان ممثلیت دیگر در این جا دخالت ندارد که بیاید بگوید آقا من معذور بودم چون ممثل فلان جا بودم، می‌گوید نه حرمت ربا اعم است از این که برای خودت انجام بدهی یا به عنوان ممثل برای دیگری بخواهی انجام بدهی. این حرمتش گردن گیر تو می‌شود، عقوبت آن گردن گیر تو می‌شود. «نعم، عند تکلیف ممنله» وقتی که ممثل شخص اعتباری تکلیف می‌شود «فتارةً یُکلف» آن ممثل به عنوان ممثل مانند تکلیف نمودن آن ممثل به تسلیم نمودن مالی که «باعته الشركة» مالی که شرکت آن را فروخته که البته به واسطه‌ی همین ممثل هم فروخته البته، می‌گوید این مال را تسلیم کن، این جا به عنوان ممثل «و تارةً یُکلف بعنوان فرد من أفراد المکلفین» و تارةً هم تکلیف می‌شود آن ممثل به عنوان این که یک فردی از افراد مکلفین هست که به همه تکلیف می‌شود که مثلاً ربا حرام است «کحرمة عقد المعاملات الربویة، فإنه محرم علیه» این عقد، عقد معاملات ربوی محرم است بر آن ممثل «سواء أوقعه أصالة عن نفسه، أو وكالة أو ولاية عن غيره» که ممثل حالا قبلاً بحث شد دیگر که ممثل حقیقت آن چیه؟ وکیل شخص اعتباری است؟ یا ولیّ شخص اعتباری است؟ یا نه یک چیز دیگری است، سه چهار نظریه بود که قبلاً خواندیم. «سواء أوقعه أصالة عن نفسه، أو وكالة أو ولاية» از غیر خودش که این جا همان شخص اعتباری است آن غیر «و کیف کان، فالتکلیف بمعنی البعث و الزجر غیر ممکن ثبوتاً فی حق الشخص الاعتباری.» ثبوتاً نسبت به شخص اعتباری که وعی ندارد، حس و اراده ندارد این ممکن نیست. وجه عدم امکان چیه؟ وجه عدم امکان یکی لغویت است، خب آن چیزی که شما می‌خواهید می‌دانی از عهده‌ی این بر نمی‌آید مثل تکلیف عاجز می‌ماند. دو: این که علاوه بر این که به عقل عملی که قبح کار لغو باشد امکان ندارد بحسب عقل نظری هم امکان ندارد. چون تحقق یک فعل نیاز دارد به این که مبادی آن فعل محقق بشود. که تحقق یک فعل علت فاعلی، علت مادی، علت غائی می‌خواهد تا یک فعلی محقق بشود در عالم تحقق و خارج. این جا علت غائی قابل تحقق

نیست برای این که هدف از این که می گوید افعال انجام دادن اوست، تحریک اوست لا اقل به انجام ولو تحقق پیدا نکند، مثل مواردی که به عاصی گفته می شود افعال، می داند عاصی هم هست اما افعال اشکال ندارد می خواهد به این است که او را تحریک کند که لعل او تحریک بشود، منبعث بشود، متحرک بشود. خب جایی که احتمال دارد تحرک او احتمال دارد، آن تحرک او ممتنع نیست بله این علت غائی هم وجود دارد، اما جایی که می داند آن نه فهم دارد، نه حس دارد نه اراده دارد، پس هیچ امکان ندارد. پس علت غائی افعال و لا تفعل اصلاً محقق نمی شود تا افعال و لا تفعلی از مولا سر بزند و بگوید. بنابراین در این جاها اگر ما به معنای بعث و زجر بگیریم که بعث یعنی برانگیختن، هل دادن شخص را به طرف انجام یک کار، زجر یعنی مانع شدن و او را برکنار کردن به اراده از انجام یک کار، این ها هم قابل تحقق نیست. حالا فرمایشی داشتید؟

س: ...

ج: ببینید آن ها در حقیقت حالا مثل برنامه دادن به یک چیزی نه این که او فهم دارد اراده دارند. یک برنامه می دهند بعد یک داده هایی را به او طبق آن برنامه می دهند به آن سامانه، طبق آن برنامه آن بلا شعور و لا اراده آن کار را انجام می دهد چون برنامه به آن داده شده، تا حالا این جور است، حالا آیا بشر می تواند می آید اعطاء عقل و اعطاء درک و فکر کند به چیزهای دیگر هنوز معلوم نیست درست؟ البته دلیلی بر امتناع هم نداریم حالا دلیل بر امتناع این مسأله، ولی فعلاً تا بحال آن چیزی که هست این است که بر اساس یک برنامه که آن جا آن برنامه ترسیم شده خب طبق آن برنامه این کار بلا اراده انجام می شود دیگر ...

س:

ج: نه یعنی اگر بتوانند خلق اراده کنند، خلق فهم و اراده کنند در یک چیزی درست؟ بله البته خلق فهم و اراده ما داریم در مورد معصومین نسبت به اموری، بله، حضرت رضا علیه السلام بحسب نقل در آن مجلس و آن شیری که روی پرده بود فرمودند که خذ هذا العدو الله، خب بله حضرت به آن ولایت تکوینی ای که داشتند او را تبدیل کردند به یک حیوانی که دارای اراده است، حیوان اراده دارد دیگر. این می شود یعنی این خودش دلیل است بر این که چنین چیزی از غیر خدای متعال به اذن خدای متعال قابل سر زدن است. حالا آیا غیر معصومین و غیر اولیاء آن چنانی در این مرتبه می توانند واقع بشوند یا نه؟ یک ابزاری یا، آن ها به

همان «إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ» (یس/۸۲) حضرت رضا علیه السلام هم لذا «اراد باذن الله» می گوید «کن فیکون» خب آیا بعد از آن مراتب عالیّه یک چنین راههایی وجود دارد که باذن الله آنها بشود یا نشود الان برای ما معلوم نیست که آیا چگونه هست.

«نعم، يمكن تعقل توجه التكليف إلى الشخص الاعتباری فی مقام الثبوت لو قلنا إنَّ التكليف صِرْفُ اعتبار الفعل فی الذمة أو اعتبار الحرمان عن شیء، ثم إبرازهما بمبرز، كما ذهب إلى ذلك بعض الفقهاء» خب استدراک می کنند می گویند ما تکلیف را بر اساس آن معنا گفتیم نمی شود راجع به شخص اعتباری. اما اگر بگوییم آقا تکلیف حقیقت آن جز این نیست که بر عهده گذاشتن است در عالم اعتبار و ابراز کردن اوست همین. حقیقت تکلیف بعث نمی کند، زجر نمی کند. وقتی شارع می گوید نماز واجب است این وجوب نماز حقیقتش این است که این فعل نماز را خدا به ذمه می مکلف گذاشته و آن را به واسطه ی یک کلامی، به واسطه ی یک سختی یا به واسطه ی یک فعلی ابراز کرده اظهار کرده. مجرد این که در عالم اعتبار مولا اعتبار کند فعل را بر عهده ی شخصی ابراز نکند این حکم نمی شود این وجوب نمی شود این تکلیف نمی شود. اگر اعتبار کرد و ابراز کرد آن وقت این می شود تکلیف، این می شود حکم. محقق خوئی قدس سره نظرشان این است که حقیقت تکلیف و حقیقت حکم این است فلذاست که در روایات هست که «إِنَّ دِينَ اللَّهِ أَحَقُّ بِالْإِدَاءِ» دین است دین بر ذمه است دیگر، از تکالیف، از نماز، از روزه، از حج، از وظایف تعبیر به دین شده. خب این ها، پس بنابراین اگر این را گفتیم خب چون یک امر اعتباری است نه امر واقعی بنابراین حالا اعتبار می کنیم که انجام این کار بر عهده ی بانک است، انجام این کار بر عهده ی صندوق فرهنگیان است، انجام این کار بر عهده ی مثلاً فرض کنید شرکت نفت است. اعتبار که خفیف المؤمنه است اعتبار می کنیم بعد هم ابراز می کنیم. پس اگر حقیقت حکم این شد این دیگر ایشان می فرمایند اشکالی ندارد. «نعم، يمكن تعقل توجه التكليف إلى الشخص الاعتباری» تعقل می توانیم این را بکنیم در مقام ثبوت، حالا در مقام اثبات شده یا نشده امر آخری است در فقه باید روشن بشود، اما در مقام ثبوت می توانیم تعقل بکنیم خلافاً ل آن قبلی که نمی شد تعقل ثبوتی کرد. «لو قلنا» در چه صورتی می توانیم تعقل بکنیم ثبوتاً؟ «لو قلنا إنَّ التكليف صِرْفُ اعتبار الفعل فی الذمة» مجرد اعتبار نمودن فعل و کار در ذمه ی فرد، شخص یا یک امر اعتباری است «أو اعتبار الحرمان عن شیء» یا

اعتبار نمودن محرومیت از یک چیز «ثم ابراز» آن اعتبار فعل یا اعتبار حرمان به یک مبرزی، آن مبرز سواء این که لفظی باشد یا غیر لفظ باشد به فعل باشد «کما ذهب إلى ذلك بعض الفقهاء» که محقق خوئی قدس سره هست. که احتمال می‌دهم که اصل این مطلب از محقق نهاوندی در تشریح الاصول باشد و محقق خوئی تبعیت از او کرده باشد. «و ذلك كما لو اُعْتَبِرَ فعل في ذمّة شخص كالشركة» و ذلك حالا این تکلیف مثل این که اعتبار بشود یک فعلی در ذمه‌ی شخصی همانند شرکت یا حرمان شرکت از یک کاری. مثلاً می‌گوید شرکت نباید فلان کار را انجام بدهد، مثلاً شرکت‌های داخلی نباید اجناس خارجی وارد کنند، حرمان از این، حرمان از آوردن جنس خارجی این را اعتبار می‌کند بر ذمه‌ی شرکت و ابرازش می‌کند. یا مثلاً می‌گوید که بانک‌ها نباید بنگاه‌داری کنند، بانک نباید یعنی این حرمان از بنگاه‌داری را بر ذمه‌ی بانک می‌گذارد و ابرازش می‌کند. اعتبار می‌کند فعل را در ذمه‌ی یک شخصی كالشركة یا حرمان آن را «ثم ابرز هذان الاعتباران» سپس این دو اعتبار ابراز گردیده شود «و من الواضح أنّ العمل بتكليف كهذا يقع بواسطة ممثل الشخص الاعتباری.» خب حالا بعد از این که این را به عهده گذاشت خب این عهده‌ی شخص اعتباری را کی باید تحقق ببخشد؟ ممثل آن، مدیرعامل آن یا رئیس آن یا مناصب دیگری که بالاخره وجود دارد آن‌ها باید، این بر عهده‌ی او گذاشته شده دیگر، حالا که بر عهده‌ی او گذاشته شد خب کسی که ممثل اوست این عهده را باید تحقق ببخشد نه این که خودش باید برود انجام بدهد. فرق این جا با قبلی این شد که خودش را می‌خواهیم هل بدهیم، خودش انجام بدهد، خودش را داریم بعث می‌کنیم، این جا که خودش را بعث نکردیم گفتیم به عهده‌ات است، به عهده بودن می‌شود به واسطه‌ی دیگری انجام بشود.

س: ...

ج: بله ثمره‌اش این است که وقتی به عهده گذاشت وظیفه‌ی ممثل می‌شود که انجام بدهد.

س: ...

ج: نه آن جا، این جا ابتداءً بدو مال او هست یعنی به عهده‌ی بانک گذاشته شده تکلیف بانک شده، ممثل از بانک که وظیفه‌اش این است که آن کار را انجام بدهد عهده‌های او را انجام بدهد باید برود انجام بدهد. و آثار حقوقی دیگری هم دارد این کار.

این راه اول است، راه دوم برای این مسأله این است که مرحوم امام قدس سره فرمودند که در باب خطابات قانونیه حتی اگر شما بعث و زجر بگیریید نه عهده بگیریید، بر ذمه گذاشتن بگیریید، در خطابات قانونیه اشکال ندارد. مثلاً می‌گویید ایها الناس فلان کار را انجام بدهید، این جور نیست که در ایها الناس فلان کار را انجام بدهید این شامل عاجزها، ناتوانها نشود شامل همه می‌شود، منتها آنهایی که ناتوان هستند معذور هستند نه تکلیف متوجه آنها نیست. پس بنابراین این جا هم می‌شود گفت که شارع این جوری بفرماید، بفرماید که هرکسی این متاعی را خریده است واجب است تسلیم کند، خب شخص طبیعی خریده باید تسلیم کند، این باید تسلیم کند هم فرض کنید همان معنایش همان بعث باشد بعث به تسلیم کردن باشد نه به عهده گذاشتن یک فعل باشد نه، بعث باشد. خب این بعث شامل بانک هم می‌شود، بانک وقتی چیزی را خرید ولو به واسطه‌ی ممثلش خریده برای خود همین بانک که خریدار است درحقیقت باید تسلیم ثمن کند. یا اگر چیزی را فروخته باید تسلیم متاعی که فروخته شده و کالایی که فروخته شده است بنماید. این هم یک مسلکی است که حضرت امام دارند که در فقه و اینها و موارد عدیده در اصول، ایشان از این مسلک استفاده‌های متعدد کردند بعضی از مشکلات را از این راه خواستند حل بکنند. «و کذلک» یعنی همانند راه قبل «لو قلنا إنّ التکالیف مجعولة بخطابات قانونیة کلیّة» اگر بگوییم تکالیف جمع شدند به یک خطابات قانونی کلی و گسترده، این جور نیست که این خطابات انحلالی باشد و تک تک تک تک به افراد متوجه باشد، اگر انحلالی بود تک تک به افراد متوجه بود باید در هر فردی شرایط جمع باشد اما اگر انحلالی نشد کلی بود نه، در همه‌ی افرادی که مشمول این حکم می‌شوند لازم نیست شرایط موجود باشد. اگر این را گفتیم «و أنّ الخطاب الواحد یصدر لعموم المکلّفين» یک خطاب واحد صادر می‌شود برای همه‌ی مردم، برای همه‌ی مکلّفين بدون این که منحل بشود جدا جدا «و أنّ» و قائل شدیم به این که «موضوعه» موضوع تکلیف، یک عنوان کلی است که منطبق می‌شود بر مکلّفين «من دون أنّ ینحلّ إلى خطابات عدیده» بدون این که این منحل بشود به خطابات فراوان. اگر این را گفتیم «فیشمل العاجز و الغافل و أمثالهما» دیگر این خطابات هم شامل عاجز می‌شود هم شامل غافل می‌شود هم شامل امثال اینها غیر قادر می‌شود و غیر انسان حتی می‌شود همه. «كما التزم به بعض الفقهاء» که حضرت امام قدس سره باشد. «ففي هذه الحالة أيضاً لا محذور

درس فقه معاصر حضرت استاد شب زنده دار (دام ظلّه)

موضوع: کتاب الشخص الاعتباری، ج ۲ تاریخ: ۱۴۰۲/۷/۹ جلسه: ۰۲

من تصوّر تکلیف نفس الشخص الاعتباری.» در این حالت که ما بگوییم تکالیف مجعول است به خطابات قانونیه کلیه این محذوری از تصور تکلیف نفس شخص اعتباری نخواهد بود. «فمثلاً لو وضع الشارع تکلیفاً علی العنوان الکلی للمالک» خب فرمود هرکه مالک است باید مثلاً فلان کار را بکند «فإنه يشمل الشركة الاعتبارية المالكة، مع أن صدور الخطاب الخاص لها مستهجن» این جا شامل می شود و درست است با این که صدور خطاب خاص برای شرکت اعتباری و برای آن عاجز و غافل و امثال او مستهجن است و قبیح است، چرا؟ چون آن ها صلاحیت برای انبعاث و انجزار ندارند، اگر به خودش تکلیف بکنی بگویی برو بیاور، می گویند آقا این کاری که از توی مولا دارد سر می زند لغو است معنا ندارد؛ اما اگر می گوید من که به این نگفتم من گفتم ایها الناس، دیگر حالا لازم نیست قید به آن بزنم، خب شامل همه بشود چی می شود؟

س: ...

ج: چه مشکلی؟

س: ...

ج: نه شاملش می شود، اما ممثل آن دیگر باید برود انجام بدهد. چون ببینید اگر خطاب می خواست فقط مختص این باشد چون لغو بود اثری بر آن بار نبود، خب هم آن دلیل قبح عقلی می آمد هم دلیل نظری می آمد عدم امکان نظری می آمد که این اصلاً این افعال نمی شد از مولا صدور پیدا کند درست؟ اما وقتی این افعال فقط مال این نیست مال کل است روی عنوان کل می رود که در او بسیاری از افراد هستند که آن ها منبعث می شوند فایده دارد همه دارد، پس بنابراین مشکلی ندارد که این افعال از مولا صادر بشود روی این عنوان کل. دیگر آن نه لغویت لازم می آید و نه این که اراده و مبادی اراده ی گفتن افعال یا لا تفعل در نفس مولا محقق نمی شود پیدا می شود.

س: ...

ج: نه امام آن چیزی که فرمودند چون حالا توی کلمات ایشان بحث شخص اعتباری نشده، اما تصریح کردند که به عاجز شامل می شود با ساهی و غافل شامل می شود با این که معلوم است شما به عاجز و غیر قادر نمی توانی بگویی صلّ درست؟ ولی فرموده به خطاب شخصی نمی توانی بگویی به خطاب قانونی می توانی

درس فقه معاصر حضرت استاد شب زنده دار (دام ظلّه)

موضوع: کتاب الشخص الاعتباری، ج ۲ تاریخ: ۱۴۰۲/۷/۹ جلسه: ۰۲

بگویی درست؟ آن فرمایشی که ایشان فرموده پس بنابراین شخص اعتباری هم، اشکالش چی هست شخص اعتباری؟ همین است که عاجز است دیگر، قدرت ندارد، اراده ندارد.

س: ...

ج: نه این را ما ثبوت را داریم بحث می‌کنیم، حالا می‌گوییم که در مقام اثبات باید لسان ادله را ببینیم. اما در مقام ثبوت پس اشکال ندارد ایشان وقتی غیر قادر، عاجز می‌تواند مشمول خطاب باشد پس بنابراین فرقی نیست اشکالی که ما در حق اعتباری داریم این است که عاجز است توانایی را ندارد برای این کار درست؟ حالا پس بنابراین اشکال ثبوتی‌اش حل می‌شود انما الکلام در مقام اثبات است که ادله شامل آن می‌شود یا شامل آن نمی‌شود آن کار فقیه است که کل موردِ موردِ ببیند این عبارات روایات یا آیات شامل این می‌شود یا نمی‌شود که ان شاء الله بحث‌هایش بعداً خواهد آمد.

و صلی الله علی محمد و آله الطیبین

پایان